

رابطه گزاره‌های پیشینی و ضروری

محمد سعیدی مهر*

چکیده

بر پایه یک دیدگاه، همه گزاره‌های پیشینی ضروری اند (و بالعکس). این دیدگاه سنتی که به تساوی مصداقی دو مفهوم "پیشینی" و "ضروری" بساورد دارد و ریشه آن به کانت باز می‌گردد، چندی است مورد بررسی مجدد فیلسوفان غربی قرار گرفته است. با مروری بر ادبیات این بحث می‌توان دو رهیافت گوناگون را، که من آنها را رهیافت تعریفی و رهیافت شهودی می‌نامم، از یکدیگر باز شناخت. هدف این مقاله بررسی رهیافت تعریفی است. این هدف با طی مراحل ذیل محقق می‌شود: الف) پاره ای تعاریف مهم که اخیراً برای "پیشینی" مطرح گردیده، بررسی می‌گردد. ب) عنصر مشترک میان آنها، که مفهوم "عدم وابستگی به تجربه" است، تحلیل می‌شود. ج) نتایج این تعاریف در خصوص نسبت دو مفهوم ضروری و پیشینی تبیین می‌شود.

در پایان، نتیجه می‌شود که اکثر تعاریف جدید برای گزاره پیشینی با دیدگاه سنتی در باب نسبت مفهوم "پیشینی" و "ضروری" ناسازگاراند.

واژگان کلیدی: ۱- پیشینی ۲- ضروری ۳- وابستگی به تجربه ۴- ممکن
۵- پسینی ۶- مستقل از تجربه

۱. مقدمه

یکی از مباحث مطرح در فلسفه تحلیلی معاصر بررسی رابطه مفهوم "ضرورت" ^۱ با مفهوم "پیشینی بودن" ^۲ است. ضرورت (به معنای مورد نظر در این

مقاله) مفهومی متافیزیکی^۳ است که در معناشناسی (سمانتیک) معاصر به "صدق یک گزاره در همه جهانهای ممکن" تفسیر می شود؛ گزاره ضروری گزاره ای است که در همه جهانهای ممکن^۴ صادق است.^۵ از سوی دیگر، "پیشینی" مفهومی معرفت شناختی^۶ است، که از گونه خاصی از معرفت ما به گزاره ها حکایت می کند.^۷ پرسش اصلی آن است که چه نسبتی میان مصادیق این دو مفهوم وجود دارد. از آن رو که این دو مفهوم، به ترتیب، یکی از طرفین تفکیک "ضروری/ ممکن"^۸ و "پیشینی/ پسینی" اند، می توان مسأله را در قالب دیگری نیز بیان کرد: آیا هر گزاره ضروری، پیشینی است و هر گزاره ممکن، پسینی؟ یا آنکه گزاره ضروری پسینی و گزاره ممکن پیشینی نیز داریم؟

یک پاسخ به این پرسش، که دست کم تا چند دهه پیش از مقبولیت عامی برخوردار بود آن است که: **همه گزاره های ضروری پیشینی اند (و بالعکس) و همه گزاره های ممکن پسینی اند (و بالعکس).** بر پایه این دیدگاه، مفهوم "ضروری" و "پیشینی"، به لحاظ حوزه مصادیق (افراد)، مساوی اند. این نظریه را "نظریه تساوی"^۹ یا به اختصار (ن ت) می نامیم. می توان (ن ت) را به چهار گزاره ذیل تحلیل کرد:

(ن ت ۱): اگر ح گزاره ای ضروری باشد، آنگاه ح پیشینی است.

(ن ت ۲): اگر ح گزاره ای پیشینی باشد، آنگاه ح ضروری است.

(ن ت ۳): اگر ح گزاره ای ممکن باشد، آنگاه ح پسینی است.

(ن ت ۴): اگر ح گزاره ای پسینی باشد، آنگاه ح ممکن است.

اگر فرض کنیم که در هیچ یک از دو تفکیک "ضروری/ ممکن" و "پیشینی/ پسینی" شق ثالثی در میان نباشد و به عبارت دیگر، اگر هر گزاره مفروضی یا ضروری باشد یا ممکن و هر گزاره ای یا پیشینی باشد یا پسینی، آنگاه ارزش صدق^{۱۰} (ن ت ۱) و (ن ت ۴) یکسان خواهد بود. در این فرض، (ن ت ۲) و (ن ت ۳) نیز ارزش صدق یکسانی خواهند داشت. (ن ت) را می توان نظریه سنتی^{۱۱} در باب رابطه "ضروری" و "پیشینی" دانست که پس از طرح مفهوم "معرفت پیشینی" از سوی کانت، به صورت گسترده ای مورد پذیرش و اقبال قرار گرفت.

۲. دو رهیافت گوناگون به (ن ت)

در میان آثاری که در چند دهه اخیر به گونه ای به (ن ت) ارتباط می یابد، می توان دو رهیافت اساسی را از یکدیگر باز شناخت: در رهیافت نخست، که من آن را رهیافت تعریفی^{۱۲} می نامم، ابتدا تعریف نسبتاً دقیقی از مفهوم "پیشینی" ارائه می گردد و سپس ربط و نسبت این تعریف با (ن ت) بررسی شده، ملاحظه می گردد که آیا با پذیرش تعریف مزبور می توان به (ن ت) تن داد یا آنکه لازمه این تعریف رد (ن ت) است. اما در رهیافت دوم، که می توان آن را رهیافت شهودی^{۱۳} نامید، به مفهومی شهودی از "پیشینی" اکتفا می گردد و تلاش می شود با ارائه مثالهای نقض^{۱۴} یا رد مثالهای نقض دیگران، نادرستی یا درستی (ن ت) اثبات شود.

رهیافت سوینبرن در مقاله "تحلیلیت، ضرورت و پیشینی بودن"^{۱۵} نمونه روشنی از رهیافت تعریفی است [Swinburne: 238-41]. او در آغاز تعاریف گوناگونی برای گزاره "ضروری" و گزاره "پیشینی" ارائه می کند و پس از بررسی هر یک از تعاریف به صورت جداگانه، به رابطه دو مفهوم ضروری و پیشینی- در سایه تعاریف مطرح شده می پردازد. سوینبرن در این مقاله هیچ اشاره ای به مثالهای نقض طرح شده یا قابل طرح، برای (ن ت) نمی کند.

در طرف مقابل، رهیافت کریپکی نمونه مناسبی برای رهیافت شهودی است. کریپکی با اکتفا به تعریف کانت از حقایق پیشینی (حقایقی که می توانند مستقل از هر گونه تجربه ای شناخته شوند) [Kripke:34] هم خود را مصروف ارائه مثالهای نقض مختلفی برای (ن ت) کرده است. وی هیچ گاه تلاشی برای ارائه تعریفی صوری^{۱۶} از "پیشینی" نمی کند.

مقاله حاضر به بررسی مهمترین دیدگاههایی که رهیافت تعریفی را به (ن ت) برگزیده اند، می پردازد. هدف اصلی آن است که با ملاحظه پاره ای تعاریف "پیشینی"، نسبت این مفهوم با مفهوم "ضروری" تبیین گردد.

۳. رهیافت تعریفی به (ن ت)

گاه ممکن است تعریف ما از مفهوم پیشینی به گونه ای باشد که بتوان

مستقیماً - و بدون نیاز به تحلیلی خاص - نتیجه ای را درباره نسبت مورد نظر به دست آوریم. برای مثال، فرض کنید کسی گزاره پیشینی را این گونه تعریف کند:

« یک گزاره پیشینی است اگر و تنها اگر ضروری باشد و بتوان ضرورت

آن را شناخت. » [Swimburne:239]

نتیجه مستقیم این تعریف آن است که: " همه گزاره های پیشینی ضروری اند " و این گزاره چیزی جز (ن ت ۲) نیست. این نتیجه برای طرفداران دیدگاه سنتی رضایت بخش است، زیرا دست کم اعتبار بخشی از آن (یعنی (ن ت ۲)) را نشان می دهد. اما این نتیجه، ثمره یک تأمل یا تحلیل پیچیده فلسفی نیست، بلکه لازمه آشکار تعریفی است که از مفهوم " پیشینی " اختیار شده است. البته، تردیدی نیست که تعریف بالا (و تعاریف مشابه آن) خود از طریق تأملات فلسفی به دست می آیند، اما مقصود من این است که با فرض داشتن چنین تعریفی، داوری درباره (ن ت) نیازی به تأملات پیچیده و عمیق دیگری ندارد. به عبارت دیگر، این تعریف به گونه ای است که در متن آن به طور صریح درباره (ن ت) داوری شده است.

البته، تأثیر تعریف برگزیده ما از " پیشینی " در ارزیابی (ن ت) همواره چنین روشن نیست. همان گون که در آینده خواهیم دید، تعریف ما از " پیشینی " می تواند جنبه های گوناگونی داشته باشد که هر یک به گونه ای در تعیین نسبت " پیشینی " و " ضروری " مؤثر باشد. با فرض درست بودن تفسیر " گزاره ضروری " به " گزاره ای که در همه جهانهای ممکن صادق است "، به سراغ تعریف " پیشینی " می رویم؛ مفهومی که در " رهیافت تعریفی " به (ن ت) نقشی اساسی بر عهده دارد. کانت تعریف خود از معرفت پیشینی را در قالب عبارات ذیل بیان کرده است:

برداشت ما از معرفت پیشینی معرفتی نیست که مستقل از این یا آن تجربه [یعنی تجربه ای خاص] باشد، بلکه معرفتی است که مطلقاً از هر تجربه ای مستقل باشد [Kant, B2].^{۱۷}

کانت، در ادامه، ضرورت و کلیت را دو معیار و نشانه قطعی و تخلف ناپذیر معرفت پیشینی می‌داند که هیچ‌گاه از یکدیگر جدا نمی‌شوند [Ibid: B4]. بر این اساس، در دیدگاه کانت، هر گزاره پیشینی قطعاً ضروری و کلی است. نکات ابهام متعددی در تعریف کانت وجود دارد که شایسته‌ی ایضاح بیشتر است. با این حال، بسیاری از فیلسوفان پس از کانت، به همان تعریف اکتفا کرده، گامی در جهت تحلیل و تشریح بیشتر آن برداشتند. سوینبرن این واقعیت تاریخی را چنین بیان می‌کند:

فیلسوفان جدید، به رغم آنکه در ارائه تعریف‌های جدید برای [مفهوم] "تحلیلی"^{۱۸} بسیار پر کار بوده‌اند، عموماً هیچ تلاشی برای ارائه تعریفی برای "پیشینی"، که بدیل تعریف کانت باشد، از خود نشان نداده‌اند. آنان معمولاً اصطلاح "پیشینی" را در معنای تقریباً کانتی آن، بدون ارائه تعریف دقیق، به کار می‌برند یا آن را با "ضروری" یکسان می‌انگارند، در حالی که این یکسان‌انگاری پرسش‌های جالب توجهی را، در این زمینه پیش می‌کشد [Swinburne:238].^{۱۹}

۴. موصوف "پیشینی"

پیش از بررسی پاره‌ای تعاریف جدید "پیشینی" و رابطه آن با (ن) لازم است. به نکاتی اشاره کنم. ما معمولاً اصطلاح "پیشینی" را به عنوان وصف به کار می‌بریم و مفهوم دیگری را به آن متصف می‌سازیم. اما آن مفهوم دیگر چه می‌تواند باشد؟ آنگونه که دیوید بنفیلد^{۲۰} خاطر نشان کرده است، [Benfield, 1974: 151] فهرست نسبتاً بلندی از مفاهیم وجود دارد که هر یک ممکن است موصوف "پیشینی" قرار گیرند؛ ما می‌توانیم از "معرفت پیشینی"، "گزاره پیشینی"، "حقیقت پیشینی"، "دلیل پیشینی"، "منبع یا طریق پیشینی اکتساب معرفت"، "شهود پیشینی" یا "واقعیت پیشینی" سخن بگوییم. حتی می‌توان مفهوم "ضرورت" را موصوفی برای "پیشینی" قرار داد و از "ضرورت پیشینی"^{۲۱} سخن گفت.

بنابراین، پیش از هر گونه اقدامی جهت ارائه تعریف "پیشینی" لازم است مشخص کنیم که آن را به عنوان وصف چه موصوفی به کار می‌بریم. به عبارت دیگر، "پیشینی" باید با لحاظ موصوف معینی تعریف گردد.

به نظر می‌رسد که اساسی‌ترین کاربرد "پیشینی" کاربرد آن به عنوان وصف "معرفت"^{۲۲} است. زیرا سایر استعمالات آن به گونه‌ای مبتنی بر این کاربردند. فی‌المثل می‌توان گزاره "پیشینی"^{۲۳} را گزاره‌ای دانست که متعلق معرفت پیشینی قرار می‌گیرد. بنابراین، هر چند ممکن است شخص به غرض خاصی مفهوم "پیشینی" را در کاربردهای دیگر به عنوان وصف اموری غیر از "معرفت" به کار گیرد، مفهوم کلیدی در این میان همان مفهوم "معرفت پیشینی" است. بدین ترتیب، وظیفه اصلی در این بحث ارائه تعریفی روشن از "معرفت پیشینی" است. اما روشن است که برای این منظور، ابتدا باید تعریف خود را از "معرفت" مشخص کنیم. من در این بحث، درستی تعریف رایج از معرفت را فرض می‌گیرم. بر پایه این تعریف، معرفت عبارت است از "باور صادق و موجه"^{۲۴}. بنابراین، معرفت پیشینی **گونه‌ای خاص** از باور صادق موجه است که در مقابل معرفت پسینی^{۲۵} قرار می‌گیرد.

حال یک سؤال اساسی آن است که پیشینی بودن معرفت به کدام یک از مؤلفه‌های سه‌گانه آن (باور، صدق، توجیه) باز می‌گردد. در پاسخ به این پرسش، احتمالات متعددی وجود دارد:

الف: پیشینی بودن یک معرفت ویژگی فرایندی است که طی آن (یا از طریق آن) مؤلفه باور در آن معرفت ایجاد شده است.^{۲۶}

ب: پیشینی بودن یک معرفت ویژگی فرایندی است که از طریق آن باور مشتمل در آن معرفت توجیه می‌شود.^{۲۷}

ج: پیشینی بودن یک معرفت ویژگی نوع صدق باور^{۲۸} متضمن در آن معرفت است.

احتمالات دیگری نیز وجود دارند که از ترکیب دو یا سه احتمال بالا پدید می‌آیند. فی‌المثل، ممکن است پیشینی بودن یک معرفت را ویژگی‌ای بدانیم که هم به نحوه ایجاد باور متضمن در آن معرفت و هم به طریق توجیه آن باور باز گردد.^{۲۹}

توجه به تحلیل بالا، ما را در فهم بهتر تعاریفی که برای معرفت پیشینی ارائه شده است یاری می‌رساند. من در ادامه سعی خواهم کرد نشان دهم که در هر یک از این تعاریف، پیشینی بودن معرفت به یک یا چند رکن خاص (از ارکان سه گانه آن) باز می‌گردد و پاره ای از نزاعهایی که میان فیلسوفان در این بحث در گرفته است، فی‌الواقع، از اختلاف دیدگاه آنان در این خصوص سرچشمه می‌گیرد.

۵. تعریف بنفیلد از معرفت پیشینی

دیوید بنفیلد از رهگذر تعریف معرفت شهودی و برهان پیشینی، به تعریف معرفت پیشینی دست می‌یابد. دو تعریف نخست وی به قرار ذیل‌اند:

(۱) شخص S به گزاره P معرفت شهودی دارد اگر و فقط اگر S صرفاً با به کارگیری قوای معرفتی عادی بشری و نه به لحاظ سایر دانسته‌هایش، به P معرفت دارد [Ibid: 152].

(۲) شخص S می‌تواند برهانی پیشینی بر گزاره P اقامه کند اگر و فقط اگر S بتواند برهانی استنتاجی بر P اقامه کند به گونه‌ای که S به نحو شهودی بداند که مقدمات این برهان درست و گزاره‌های به کار رفته معتبرند.

اما بنفیلد مقصود خود را از "قوای معرفتی عادی بشری" دقیقاً روشن نمی‌سازد و اینکه مصادیق این قوا چیست، آشکار نیست. این ابهام سبب شده است که برداشت بنفیلد از "معرفت شهودی" در حاله‌ای از ابهام باقی بماند. بنفیلد خود، در ادامه، این مطلب را به بحث می‌گذارد که آیا معرفت حسی ما به جهان خارج مصادیقی از معرفت شهودی مستقیم - به معنایی که او در نظر دارد- هست یا نه. وی سرانجام شهودی دانستن معرفت حسی را بعید نمی‌شمارد.^{۳۰}

به هر تقدیر، بنفیلد تعریف خود را از معرفت پیشینی، بر پایه دو تعریف یاد شده، چنین بیان می‌کند:

(۳) شخص S به گزاره P به نحو پیشینی معرفت دارد اگر و فقط اگر S

به P معرفت داشته باشد، و S بتواند یک برهان پیشینی بر P اقامه کند

و S به P بر پایه وجود برهان مزبور باور داشته باشد [Ibid: 153].

. بنفیلد با اذعان به پیچیدگی مفهوم "باور به P بر پایه وجود برهان" موقعیت ذیل را مطرح می‌کند: شخصی پیش از آنکه برهانی پیشینی برای P اقامه کند، به دلیل دیگری P را باور می‌کند، اما موقعیت او به گونه‌ای است که اگر از این طریق P را باور نکرده بود، می‌توانست برهانی پیشینی بر P اقامه کند. آیا می‌توان درباره این شخص گفت که به P بر پایه وجود یک برهان پیشینی باور دارد؟ [Ibid]

بنفیلد در پایان اعلام می‌دارد که به نظر شخص او، پاسخ پرسش بالا مثبت است.

به نظر می‌رسد که مسأله مورد نظر بنفیلد را می‌توان چنین بیان کرد: آیا مبتنی بودن باور S به گزاره P بر برهان پیشینی (که در تعریف معرفت پیشینی آمده است) شامل مواردی می‌شود که باور S به P **علی‌الاصول**^{۳۱} می‌تواند بر برهانی پیشینی استوار گردد، هر چند بالفعل بر دلیل دیگری استوار شده است؟ به نظر می‌رسد که با توجه به تعریف بنفیلد از معرفت پیشینی، از یک سو، و پاسخ مثبت او به پرسش یاد شده، از سوی دیگر، ویژگی معرفت پیشینی (که آن را از معرفت پسینی ممتاز می‌گرداند) آن است که باور متضمن در این معرفت به طریق خاصی **قابل توجیه شدن** است؛ یعنی، بر پایه وجود یک برهان پیشینی. پاسخ مثبت او نشان می‌دهد که پیشینی بودن یک معرفت وابسته به خصوصیتی در ناحیه فرایند ایجاد باور نیست، زیرا او می‌پذیرد که امکان دارد باور متضمن در معرفت پیشینی بر پایه دلیلی غیر از برهان پیشینی، به وجود آمده باشد. اما در دیدگاه بنفیلد، از آنجا که این باور، علی‌الاصول، قابل توجیه به وسیله برهانی پیشینی است، معرفت مشتمل بر آن، معرفتی پیشینی به حساب می‌آید. بدین ترتیب، تعریف بنفیلد را می‌توان از جمله تعاریفی دانست که خصیصه پیشینی بودن را تنها با یک عنصر از عناصر سه گانه معرفت، یعنی **عنصر توجیه**، پیوند می‌زند. بنفیلد در ادامه، و بر اساس سه تعریف فوق، گزاره پیشینی را به صورت زیر تعریف می‌کند:

(۴) P یک گزاره پیشینی است اگر و فقط اگر منطقاً امکان داشته

باشد که شخصی به P معرفت پیشینی پیدا کند [Ibid].

۶. پاره ای نتایج تعاریف بنفیلد

تعاریف (۱) الی (۴)، نتایجی دارد که از دید بنفیلد پنهان نمانده است. یکی از این نتایج مهم آن است که گزاره‌هایی که بیانگر اوضاع روانی شخصی ماست برای ما به نحو پیشینی قابل شناخت خواهند بود. **من سرد درد دارم** نمونه‌ای از این گزاره‌ها است. به گفته بنفیلد:

این گزاره به نحو شهودی قابل شناخت خواهد بود و در نتیجه می‌توان یک برهان پیشینی، هر چند پیش پا افتاده^{۳۲} له آن اقامه کرد و از این رو، اگر کسی این گزاره را بر اساس برهان مذکور باور کند، معرفت وی به آن، معرفتی پیشینی خواهد بود. بنابراین، این گزاره گزاره‌ای پیشینی است [Ibid: 156].

پیشینی دانستن معرفت ما به گزاره‌هایی از قبیل **من سرد درد دارم**، به نوبه خود، نتایج خاصی را در پی دارد: اولاً، لازمه این امر پذیرش گزاره‌هایی است که می‌توان آنها را گزاره‌های پیشینی خصوصی^{۳۳} نامید، یعنی گزاره‌هایی که صرفاً از سوی شخص واحد و بخصوصی قابل شناخت‌اند. (گزاره **من سرد درد دارم** آن هنگام که از سوی شخص S اظهار می‌گردد، تنها برای او قابل شناخت است).

نتیجه مهم‌تر دیدگاه بنفیلد ارتباط مستقیمی با (ن ت) پیدا می‌کند؛ بی‌تردید گزاره **من سرد درد دارم** گزاره‌ای ممکن است و ضروری نیست. حال اگر (بر پایه تعریف بنفیلد) این گزاره متعلق معرفت پیشینی قرار گیرد، (ن ت) از طریق رد (ن ت ۲) نقض می‌گردد، زیرا گزاره مزبور گزاره‌ای پیشینی خواهد بود که ضروری نیست. بدین ترتیب، ملاحظه می‌شود که بنفیلد با اتخاذ رهیافتی که قبلاً آن را رهیافت تعریفی نامیدم، به نتیجه مشخصی در باب (ن ت) دست می‌یابد.

ناگفته نماند که بنفیلد، در بیان پیشینی بودن **من سرد درد دارم** تلاشی برای نشان دادن برهان پیشینی‌ای که می‌توان له آن اقامه کرد، به خرج نداده است و همان گونه که در عبارت او آمده، تنها به این نکته اشاره می‌کند که برهان مزبور برهانی پیش پا افتاده است.

۷. نقد کازولو بر دیدگاه بنفیلد

کازولو به نقد دیدگاه بنفیلد پرداخته است. وی پس از نقل تعاریف چهارگانه بنفیلد و اشاره به پاره‌ای مزایای رهیافت او، اعلام می‌دارد که با نتیجه‌گیریهای بنفیلد مخالف است [Casullo, 1977: 220-1]. به اعتقاد کازولو، چنین نیست که تمام گزاره‌های شهودی، پیشینی باشند بلکه می‌توان گزاره‌های شهودی را در دو دسته "شهودی ضروری" و "شهودی ممکن" جای داد. گروه اول چنان‌اند که برای دانستن صدق آنها، ما به چیزی بیش از فهم^{۳۴} محتوای آنها نیاز نداریم. (به تعبیر دیگر، فهم این نوع از گزاره‌ها، شرط لازم و کافی برای تصدیق یا تکذیب آنهاست). گزاره " $۲+۲=۴$ " و اصل تناقض^{۳۵} نمونه‌هایی از گزاره‌های شهودی ضروری‌اند.

اما مطلب در مورد گروه دوم متفاوت است. فهم این گزاره‌ها شرط کافی حصول معرفت به آنها نیست، بلکه برای دانستن آنها می‌باید به موقعیت تجربی^{۳۶} خود توسل جویم^{۳۷} یا آن را به گونه‌ای به حساب آوریم.^{۳۷} به اعتقاد کازولو، گزاره‌های بیانگر اوضاع روانی شخص، مانند: **من سردرد دارم**، از جمله گزاره‌های شهودی ممکن‌اند [Ibid: 221-2].

به اعتقاد کازولو، تعاریف بنفیلد تفاوت بالا را نادیده می‌گیرد و به همین دلیل به پیشینی بودن همه گزاره‌های شهودی می‌انجامد، در حالی که گزاره‌های شهودی ممکن گزاره‌هایی پسینی‌اند. دلیل این مدعا آن است که شناخت چنین گزاره‌ای (یعنی گزاره شهودی ممکن)، به معنای دقیق "ارتباط"، مرتبط با وجود یک دلیل تجربی است، [Ibid] در حالی که معرفت به گزاره‌های شهودی ضروری چنین ویژگی را ندارند.

نتیجه مهمی که از تحلیل کازولو به دست می‌آید آن است که، بر خلاف رأی بنفیلد، گزاره‌هایی همچون **من سردرد دارم** نمونه نقضی برای (ن ت) نخواهد بود. دلیل این مطلب آن است که هر چند این گزاره‌ها ممکن‌اند، ولی پیشینی نیستند (بلکه پسینی‌اند) زیرا، به نوعی، وابسته به تجربه‌اند و بر خلاف گزاره‌های شهودی ضروری (مانند " $۲+۲=۴$ "), شخص باید برای شناخت آنها در موقعیتی تجربی (فی‌المثل وضعیت روانی خاصی) قرار گیرد.

کازولو سپس تعاریف زیر را برای معرفت شهودی، و قسیم آن، یعنی معرفت اثباتی [اثبات پذیر^{۳۸}] ارائه می‌دهد:

- ۱) شخص S به گزاره P معرفت شهودی دارد اگر و فقط اگر S، P را بداند و در دفاع از ادعای خود مبنی بر دانستن P، S نیازی به توسل به هیچ گزاره دیگری که به آن معرفت دارد، نداشته باشد.
- ۲) شخص S به گزاره P معرفت اثباتی دارد، اگر و فقط اگر S، P را بداند و در دفاع از ادعای خود مبنی بر دانستن P، لزوماً به صدق گزاره یا گزاره‌های دیگری که به آن معرفت دارد، توسل جوید.

تعریف کازولو از معرفت شهودی، در مقایسه با تعریف بنفیلد، گویاتر و روشنتر است؛ معرفت ما تنها در صورتی شهودی است که بدون توسل به معرفت ما به گزاره‌های دیگر قابل توجیه باشد. در مقابل، معرفت اثباتی معرفتی است که برای توجیه آن، نیاز به وساطت معرفت به گزاره‌های دیگر است. [Ibid: 223]^{۳۹}

کازولو در ادامه، به تعریف گزاره پیشینی شهودی و قسیم آن، یعنی گزاره پیشینی اثباتی می‌پردازد:

- ۳) شخص S به گزاره P معرفت پیشینی شهودی دارد اگر و فقط اگر S به P معرفت داشته باشد و صدق آن را تنها بر پایه فهم^{۴۰} آن بداند.
- شخص S به P معرفت پیشینی اثباتی دارد اگر و فقط اگر S به P معرفت داشته و این معرفت را تنها از گزاره‌های دیگری که به آن معرفت پیشینی شهودی دارد، و صرفاً با به کارگیری آن دسته از قواعد استنتاجی که به آنها معرفت پیشینی شهودی دارد، بتواند کسب کند [Ibid].

همان گونه که ملاحظه می‌شود، عنصر اساسی در تعریف کازولو از معرفت پیشینی شهودی، مفهوم "understanding" است. کازولو در پایان مقاله خویش دو نکته را درباره این مفهوم متذکر می‌گردد؛ نخست آنکه مقصود او از واژه "understanding" در تعریف بالا معنای عام و موسعی است که نسبت به نظریه‌های

فلسفی گوناگونی که در باب ماهیت گزاره های بدیهی وجود دارد، خنثی^{۴۱} است و متضمن هیچ نظریه خاصی در این باب نیست.

نکته دوم آن است که هر چند در نظر گرفتن چنین معنای موسعی به نوعی ابهام در تعریف معرفت پیشینی می انجامد، چاره ای جز آن نیست، چرا که نباید انتظار داشت که همه مسائلی که در باب "معرفت" وجود دارد، حل خود را در ضمن تعریف معرفت پیشینی بیابند [Ibid: 223-4].

به هر تقدیر، ظاهراً مقصود کازولو از "فهم" این است که صرف ملاحظه گزاره های پیشینی شهودی و تأمل درباره مفاهیم به کار رفته در آن و روابط موجود میان آنها، برای تصدیق آنها کافی است.

۸. پاسخ بنفیلد به کازولو

پس از انتشار مقاله کازولو در نقد بنفیلد، بنفیلد با انتشار مقاله کوتاهی به پاسخگویی کازولو همت گمارد. همان گونه که دیدیم، مدعای اصلی کازولو آن بود که گزاره های شهودی ممکن (از جمله گزاره های بیانگر اوضاع روانی شخص) پسینی اند، زیرا شناخت آنها، به نوعی، در گرو تجربه کردن حالات روانی شخص است. بنفیلد، در پاسخ او، می پذیرد که گونه ای از تفاوت میان گزاره های شهودی ضروری (مانند $4 = 2 + 2$) و گزاره های شهودی ممکن (مانند من سرد دردم دارم) وجود دارد. با این حال، به نظر وی، تمایز بیان شده از سوی کازولو نمی تواند تفاوت معرفت شناختی میان این دو نوع گزاره را نشان دهد. بنفیلد مدعای اصلی خود را چنین بیان می کند:

برای شناختن هر نوع گزاره ای، می باید آن گزاره را مورد ملاحظه قرار داد. این ملاحظه شامل فهم آن گزاره و نیز، تلاش برای تعیین صدق آن می گردد. از آنجا که ملاحظه یک گزاره عملی آگاهانه است، به یک معنا می توان گفت که شناخت هر گزاره بدیهی، خواه ضروری باشد و خواه ممکن، مبتنی بر تجربه است. یعنی تجربه ملاحظه کردن آن گزاره. [Benfield, 1977: 226]

۹. ریشه اختلاف بنفیلد و کازولو

چنین می‌نماید که نزاع اصلی بنفیلد و کازولو به تعیین معنای دقیق "وابستگی به تجربه"^{۴۲} باز می‌گردد. آن دو، در این نکته که گزاره‌های بیانگر حالات روانی شخص به گونه‌ای با تجربه مرتبط اند، اتفاق نظر دارند، اما اختلاف آنان در این است که آیا ارتباط مزبور موجب وابستگی این گزاره‌ها به تجربه و در نتیجه، سبب پسینی بودن آنها می‌شود یا خیر. پاسخ کازولو به این پرسش، علی‌الاصول، مثبت است، زیرا بنا به نظر او می‌توان تجربه مورد بحث را دلیل یا مبنایی برای صدق این گزاره‌ها دانست. اما تحلیل بنفیلد از جایگاه این تجربه کاملاً متفاوت است. به اعتقاد او، فهم همه گزاره‌ها در گرو ملاحظه^{۴۳} آنها است و بخشی از این ملاحظه، که شامل تلاش آگاهانه برای تعیین صدق گزاره می‌گردد. عملی تجربی است. ظاهراً لب‌مدعای بنفیلد را می‌توان در قالب احتجاج ذیل بیان کرد:

شناخت هر گزاره‌ای منوط بر انجام نوعی تجربه ذهنی از سوی فاعل شناسا است و این امر حتی در مورد گزاره‌های پیشینی ضروری (مانند " $2+2=4$ ") نیز صادق است. بنابراین، تجربه‌ای که شناخت گزاره‌های بیانگر اوضاع روانی شخص (مانند من سر درد دارم) مبتنی بر آن است، مصداقی از همان تجربه ذهنی است که در فرایند شناخت همه گزاره‌ها وجود دارد. در نتیجه، تجربه لازم برای فهم این نوع گزاره‌ها سبب امتیاز آنها از گزاره‌های پیشینی و الحاق آنها به گزاره‌های پسینی نمی‌گردد، زیرا این امر خصوصیتی است که در شناخت هر نوع گزاره‌ای وجود دارد.

۱۰. بازسازی اختلاف کازولو و بنفیلد

می‌توان اختلاف بنفیلد و کازولو را در سایه تحلیلی که پیشتر از انحای محتمل رابطه پیشینی بودن با ارکان سه‌گانه معرفت ارائه دادیم، به شکل زیر بازسازی کرد:

اگر فرض کنیم پیشینی بودن معرفت خصوصیتی باشد که به فرایند ایجاد باور^{۴۴} مربوط گردد، می‌توانیم با کازولو همراه شده معرفت به گزاره‌های بیانگر اوضاع روانی شخص را پسینی بدانیم. زیرا بر پایه فرض مزبور، معرفت پسینی

معرفتی است که باور متضمن در آن در فرایندی تجربی ایجاد شده باشد و این تعریف بر معرفت ما به گزاره‌ای همچون **من سر درد دارم** صدق می‌کند. اما اگر (برخلاف فرض بالا) دو اصل زیر را مفروض بگیریم، می‌توانیم از موضع بنفیلد جانبداری کنیم. این دو اصل عبارت‌اند از:

الف) پیشینی بودن معرفت خصوصیتی است که نه به فرایند ایجاد باور، بلکه به فرایند توجیه آن مربوط می‌شود.

ب) معرفتی پیشینی است که فرایند توجیه باور متضمن در آن **علی‌الاصول** بتواند مستقل از تجربه باشد. یعنی امکان توجیه آن به طریقی مستقل از تجربه وجود داشته باشد.

بر اساس (الف) و (ب) هر چند باور شخص به گزاره **من سر درد دارم** از طریق تجربه وضعیت روانی او ایجاد می‌گردد، این امر سبب نمی‌شود معرفت او به گزاره بالا پسینی باشد، زیرا وی قادر است به برهانی پیشینی، برای توجیه باور خود، توسل جوید. به عبارت دیگر، معرفت او پیشینی است چرا که امکان توجیه آن به طریقی مستقل از تجربه وجود دارد.

در اینجا، بار دیگر بر این نکته تأکید می‌کنم که نزاع بنفیلد با کازولو نمونه روشنی از نقش تعریف معرفت پیشینی در داوری ما نسبت به (ن ت) است. تعریف بنفیلد از معرفت پیشینی آشکارا مستلزم پذیرش گزاره‌های پیشینی ممکن و در نتیجه، رد (ن ت) است، درحالی که تعریف کازولو با (ن ت) سازگار است. علاوه بر این به نظر می‌رسد که هر یک از این دو، تعاریف مورد نظر خود را طوری طرح کرده‌اند که نتیجه مورد نظرشان در باب (ن ت) از آن عاید شود.

۱۱. تعریف معرفت پیشینی از دیدگاه کیچر

فیلیپ کیچر^{۴۵} در مقاله «معرفت پیشینی»^{۴۶} به ارائه تعریفی جدید از معرفت پیشینی همت گماشته است. او در آغاز، و پس از نقل تعریف کانت از معرفت پیشینی، به دو پرسش اشاره می‌کند. الف) مقصود از "تجربه" چیست؟ ب) "استقلال از تجربه" به چه معناست؟

در پاسخ به پرسش اول، کیچر تجربه را به "جریان مواجهه حسی شخص با جهان" تعریف می‌کند [Kitcher: 4]. این تعریف شامل تجربه بیرونی^{۴۷} و تجربه درونی^{۴۸} هر دو می‌شود. اولی آن اوضاع حسی است که از سوی محرکهای خارجی ایجاد می‌شود و دومی اوضاع حسی است که توسط محرکهای داخلی پدید می‌آید.

در پاسخ به پرسش دوم، کیچر متذکر می‌گردد که بسیاری از مفاهیم به کار رفته در گزاره‌هایی که متعلق معرفت پیشینی‌اند، تنها از طریق تجربه کسب می‌شوند. بنابراین، لازم است حتی در معرفت پیشینی نیز برای تجربه نقش اندکی قائل باشیم. با توجه به این نکته، کیچر استقلال معرفت از تجربه را چنین تعریف می‌کند:

"یک معرفت در صورتی مستقل از تجربه است که هر تجربه‌ای که ما را قادر به کسب مفاهیم به کار رفته در آن سازد، اکتساب آن معرفت را نیز برایمان مقدور سازد." [Ibid: 5]

شاید بتوان تعریف کیچر را به تعبیر دیگری بیان کرد:

معرفت مستقل از تجربه (معرفت پیشینی) معرفتی است که افزون بر تجربه لازم برای کسب مفاهیم مربوط (در صورتی که چنین تجربه‌ای اساساً لازم باشد)، به تجربه دیگری نیازمند نباشد.

کیچر، در ادامه، تعاریف زیر را عرضه می‌کند:

الف) کل زنجیره تجربه‌هایی که شخص X تا زمان t به دست آورده است،

حیات X را در زمان t تشکیل می‌دهد [Ibid]. [تعریف حیات]

ب) تنها در صورتی گفته می‌شود که یک حیات برای X برای [باور به P] کافی است که X بتواند آن حیات را داشته باشد و فهمی را که برای باور به P کافی باشد، به دست آورد [Ibid]. [تعریف حیات کافی]

ج) X تنها در صورتی به P معرفت دارد که P درست بوده، X به آن باور داشته، و فرایند تولید کننده باور X یک تضمین^{۴۹} برای آن باور باشد.

در دیدگاه کیچر اگر فرایندی ایجاد کننده باوری باشد همان فرایند نیز می‌تواند آن باور را توجیه نماید. او چنین فرایندی را که هم یک باور را ایجاد می‌کند و هم آن را به لحاظ معرفت شناختی توجیه^{۵۰} می‌نماید، تضمین می‌نامد. کیچر سپس می‌کوشد تا شروط آنچه را تضمین پیشینی^{۵۱} می‌نامد، بیان کند. وی از طریق تحلیل دیدگاه کانت در باب فرایند شهودی ایجاد معرفت ریاضی پیشینی، سرانجام تحلیل زیر را از معرفت پیشینی ارائه می‌دهد:

(۱) X به P معرفت پیشینی دارد اگر و فقط اگر X به P معرفت داشته و باور X به P به وسیله فرایندی که برای P تضمین پیشینی است، ایجاد شده باشد.

(۲) a برای باور X به P یک تضمین پیشینی است اگر و فقط اگر a فرایندی باشد که، با فرض هر حیاتی مانند e که برای باور X به P کافی است،

(الف) فرایندی از همان سنخ بتواند در باور X به P را ایجاد کند، و

(ب) اگر فرایندی از همان سنخ در X باور به P را ایجاد کند، آنگاه فرایند

مزبور برای باور X به P یک تضمین باشد، و

(ج) اگر فرایندی از همان سنخ در X باور به P را ایجاد کند، آنگاه P صادق باشد.

پیش از پرداختن به رابطه تعریف کیچر با (ن ت)، مناسب است تأمل بیشتری درباره ارتباط این تعریف با عناصر سه گانه معرفت و نیز پاره ای از نتایج آن بنماییم.

هر چند هدف اصلی کیچر آن است که تضمین پیشینی را به مثابه ویژگی متمایز معرفت پیشینی تعریف کند، چنین می‌نماید که تعریف او از طریق بند (۲) به هر سه عنصر معرفت ارتباط می‌یابد. بند (الف) بیانگر شرطی لازم برای معرفت پیشینی به لحاظ فرایند ایجاد باور متضمن در آن است. بند (ب) شرط لازم این معرفت را به لحاظ فرایند توجیه آن بیان می‌نماید و بند (ج) نیز شرط لازم دیگری را به لحاظ شرایط صدق این باور ارائه می‌نماید. بدین ترتیب، می‌توان نتیجه گرفت که در دیدگاه کیچر، پیشینی بودن خصوصیتی است که به نحوی با همه ارکان معرفت پیشینی پیوند می‌خورد. درست به همین دلیل است که روایت کیچر از معرفت پیشینی، روایتی قوی^{۵۲} از این نوع معرفت است: بند (ب) آشکارا مستلزم آن است که در هر موقعیت خلاف واقعی^{۵۳} که در آن X

دارای حیات کافی e برای باور به p است، تضمین پیشینی مفروض a می باید باور داشتن X به P را تضمین کند. این مطلب بدین معناست که به جز تجربه‌هایی که حیات کافی e را تشکیل می دهند، هیچ تجربه دیگری نمی تواند کارکرد تضمینی a را از بین ببرد. بدین ترتیب، شرط (ب) مستلزم فسخ ناپذیری^{۵۴} تضمین پیشینی است.

شرط (ج) حتی از (ب) نیز قویتر است: این شرط مستلزم آن است که a، به مثابه یک تضمین پیشینی، همواره باور صادقی را ایجاد کند و این مطلب، تعبیر دیگری از تجدید نظر ناپذیری^{۵۵} معرفت پیشینی است.^{۵۶}

۱۲. رابطه تعریف کیچر با (ن ت)

چه رابطه ای میان تعریف کیچر از معرفت پیشینی و (ن ت) برقرار است؟ پاسخ این پرسش را می توان در فصل پنجم از مقاله کیچر یافت، آنجا که او پاره‌ای از کاربردها و مصادیق تعریف خود را بررسی می کند [Kitcher:14-19]. پس از تأملاتی پیرامون تعریف یاد شده، کیچر نتیجه می گیرد که دست کم برخی از خودشناسی^{۵۷} ها [معرفت، به نفس خود و احوال آن] معرفتی پیشینی است. در نظر کیچر، معرفت ما به گزاره من وجود دارم نمونه اعلای^{۵۸} چنین معرفتی است [Ibid: 18-19]. اما این حکم، بی تردید، گزاره ای ممکن است. بنابراین، تعریف کیچر مستلزم وجود گزاره‌های پیشینی ممکن (غیر ضروری) و در نتیجه، رد (ن ت) (از طریق رد (ن ت ۲)) است.

۱۳. تعریف هارویتز از حقیقت پیشینی

تامارا هارویتز^{۵۹} در مقاله «حقیقت پیشینی»^{۶۰} تعریف ذیل را برای حقیقت پیشینی ارائه داده است:

* حقیقت P پیشینی است اگر و فقط اگر هر کس بتواند به P مستقل از تجربه معرفت پیدا کند [P را مستقل از تجربه بشناسد].

اما معنای دقیق استقلال از تجربه چیست؟ پاسخ هارویتز این است که:

«a می تواند P را به صورت مستقل از تجربه بشناسد اگر و فقط اگر در هر جهانی که در آن a وجود دارد و P صادق است و a واجد مفاهیم [مضمن] در P است، a واجد تجربه کافی برای شناختن P باشد» [Ibid]

هارویتز شروط لازم و کافی داشتن تجربه کافی برای شناختن P را چنین بیان می کند:

«یک شخص دارای تجربه کافی برای شناختن یک گزاره است اگر و فقط اگر تجربه او، با فرض آنکه صرفاً با تعقل و نه با تجربه دیگری ضمیمه گردد، برای کشف صدق آن گزاره کفایت کند» [Ibid:230]

هارویتز، سپس، به پاره ای حقایق ممکن اشاره می کند که تعریف وی از حقایق پیشینی بر آنها صدق می کند. این حقیقت که چیزی دارای آگاهی است^{۶۱} نمونه ای از این حقایق است که بی تردید، ممکن بوده، اما - بنا بر تعریف هارویتز - پیشینی است، زیرا هر کس می تواند به نحو مستقل از تجربه، آن را بشناسد؛ کسی که مفاهیم "چیزی" و "آگاهی داشتن" را درک کند، بدون نیاز به تجربه دیگری، و تنها با اندکی تأمل، گزاره فوق را تصدیق می کند، زیرا به حکم خرد، خود او موجودی دارای آگاهی است که وجودش برای صادق شدن گزاره چیزی دارای آگاهی است کافی است.

بدین ترتیب، تعریف هارویتز نیز، البته از طریق رد (ن ت ۲)، مستلزم رد (ن ت) است. بنابراین، رهیافت هارویتز می تواند نمونه دیگری از رهیافت تعریفی به شمار آید که لازمه آن رد دیدگاه سنتی در باب رابطه حقایق پیشینی و ضروری است. البته، تعریف هارویتز، بر خلاف تعریف کیچر، گزاره هایی مانند من وجود دارم را پسینی می داند، زیرا همگان نمی توانند این گزاره را بشناسند.^{۶۲} بدین ترتیب، گزاره هایی مانند من وجود دارم بر پایه تعریف هارویتز، ناقض (ن ت) نیستند، زیرا هر چند گزاره ای ممکن اند ولی پیشینی نیستند (بلکه پسینی اند).

۱۴. پیشینی گرایی معتدل^{۶۳} و تحلیل «استقلال از تجربه»

تعریف ما از پیشینی و مستقل از تجربه بودن معرفت می‌تواند با همه یا برخی از عناصر سه گانه معرفت پیوند خورد. هرچه خصوصیت «پیشینی بودن» را با تعداد بیشتری از عناصر مزبور پیوند زنیم، تعریف قویتری^{۶۴} از معرفت پیشینی به دست خواهیم داد. مقصود از تعریف قویتر تعریفی است که شروط بیشتری را برای معرفت پیشینی در نظر می‌گیرد و در نتیجه حوزه مصادیق آن را محدودتر می‌سازد. تعریف کیچر از معرفت پیشینی، نمونه روشنی از تعاریف قوی است که با توجه به شروطی که برای تضمین پیشینی در نظر می‌گیرد، فسخ ناپذیری و خطا ناپذیری^{۶۵} معرفت پیشینی را الزام می‌کند. این تعریف بعدها با واکنشهای اعتدالگرایانه‌ای روبرو شد. برای مثال، آلبرت کازولو و دانا سامرفیلد^{۶۶} هر یک به گونه‌ای کوشیدند تا نشان دهند تعریف کیچر پاره‌ای شروط غیر لازم را بر معرفت پیشینی تحمیل می‌کند. بخشی از این تلاش در بررسی معنای دقیق «استقلال از تجربه»، آن هنگام که به عنوان خصیصه اصلی معرفت پیشینی لحاظ می‌شود، صورت گرفته است.

کازولو پس از اشاره به اینکه شرط (ب) در تعریف کیچر مستلزم فسخ ناپذیری تضمین پیشینی است، اظهار می‌دارد که تجربه به دو صورت ممکن است تضمین a برای باور به p را فسخ کند:

الف) تجربه می‌تواند دلیلی برای باور به این مطلب فراهم سازد که a یک فرایند باور ساز قابل اعتماد^{۶۷} نیست.

ب) تجربه ممکن است دلیلی برای باور به این مطلب فراهم سازد که p

نادرست است. [Casullo, 1988: 204]

کازولو تجربه‌هایی از گروه نخست را «فسخ‌کننده غیر مستقیم»^{۶۸} و گروه دوم را «فسخ‌کننده مستقیم»^{۶۹} می‌نامد. وی سپس مدعی می‌شود که حتی اگر بپذیریم تضمین‌های پیشینی از سوی تجربه‌های نوع دوم (فسخ‌کننده مستقیم) از بین نمی‌روند، در مقابل نوع اول مصون نیستند. به عبارت دیگر، این امکان هست که تجربه غیر قابل اعتماد بودن فرایندی را که قبلاً آن را تضمینی پیشینی برای باور خود می‌دانستیم، نشان دهد. یکی از دلایل این امر آن است که قابل اعتماد بودن هر فرایند شناختی، مسأله‌ای است قابل پژوهش تجربی.^{۷۰}

بدین ترتیب، ادعای کازولو در اینجا آن است که هرچند تضمین پیشینی، و به تبع آن معرفت پیشینی، ممکن است به نحو مستقیم (به معنایی که او در نظر دارد) وابسته به تجربه نباشد، دلیلی بر لزوم عدم وابستگی غیر مستقیم آن وجود ندارد. به تعبیر او، می توان بدون هیچ ناسازگاری، جهان ممکن را فرض کرد که در آن، فرایندی از نسخ a (که برحسب فرض در برخی جهانهای ممکن دیگر یک تضمین پیشینی است) در X باور به p را ایجاد کند در حالی که X شاهدهی بر قابل اعتماد نبودن a داشته باشد. [ibid: 204-5]

سامرفیلد از راه دیگری در صدد اتخاذ موضع معتدل^{۷۱} در ارائه تعریف پیشینی بر آمده است. او در ابتدا وابستگی مثبت را از وابستگی منفی تفکیک می کند:

«وابستگی باور X به p از حیث مقام معرفتی خود به فرایندی که آن باور را ایجاد و ابقا می نماید وابستگی مثبت است اما وابستگی آن به فرایندهایی که در برخی موقعیتهای خلاف واقع، مقام آن را به عنوان معرفت، از بین می برند، وابستگی منفی است.»^{۷۲} [Summerfield: 4]

به اعتقاد سامرفیلد، این تفکیک از پشتوانه ای شهودی برخوردار است؛ ما شهوداً تفاوتی میان عوامل دخیل در ایجاد و ابقای یک باور و عواملی که اگر واقع می شدند، توجیه X را برای آن باور از بین می بردند، می یابیم. سامرفیلد نتیجه می گیرد که این تفکیک شخص را در اتخاذ یک موضع معتدل در مقابل معرفت پیشینی یاری می دهد زیرا بر اساس آن می توان گفت: آنچه برای پیشینی بودن توجیه یک باور لازم است، بیش از این نیست که باور مزبور به نحو مثبت بر هیچ تجربه یا باور تجربی استوار نباشد.

بدین ترتیب، از دیدگاه کازولو و سامرفیلد، می توان تعریفی از معرفت پیشینی به دست داد که هر چند به یک معنای قابل قبول از «استقلال»، از تجربه مستقل است، مستلزم فسخ ناپذیری این نوع از معرفت نیست.

می توان تفاوت دیدگاه کیچر، کازولو و سامرفیلد را در مثال ذیل ملاحظه

کرد:

ریاضیدانی را فرض می‌کنیم که از طریق اقامه یک برهان درستی یک گزاره ریاضی را باور می‌کند. همچنین فرض می‌کنیم که در یک موقعیت (فرض) خلاف واقع، و از طریق انجام پاره‌ای آزمونهای تجربی در باره قوای ذهنی ریاضیدان مزبور، روشن می‌شود که استعداد او برای اقامه براهین ریاضی پایینتر از حد استاندارد است و او خود قانع می‌شود که نمی‌تواند بر استدلالهای خود و از جمله استدلال بر گزاره مورد بحث اعتماد ورزد. براساس تعریف کیچر، معرفت ریاضیدان مورد بحث به گزاره مزبور نمی‌تواند معرفتی پیشینی باشد زیرا تضمین آن - یعنی برهان اقامه شده از سوی ریاضیدان - به گونه‌ای است که فرایندی از سنخ آن در پاره‌ای از فروض - مانند فرض خلاف واقع بالا - نمی‌تواند بساور مربوط را توجیه کند. به عبارت دیگر، معرفت این ریاضیدان به گزاره ریاضی مورد بحث، به دلیل فقدان شرط (ب) فاقد توجیه پیشینی است و از این رو، معرفتی پسینی خواهد بود.

اما مثال بالا، از دیدگاه کازولو، نمونه‌ای از معرفت پیشینی است، زیرا توجیه باور ریاضیدان مزبور تنها به وسیله یک فسخ‌کننده غیر مستقیم زائل می‌شود و این مطلب منافاتی با پیشینی بودن آن ندارد. به دیگر سخن، آزمونهای تجربی‌ای که در یک فرض خلاف واقع، نشان دهنده غیرقابل اعتماد بودن استدلالهای این ریاضیدانند، صرفاً فسخ‌کننده غیر مستقیم‌اند. در منظر سامرفیلد نیز معرفت مورد بحث پیشینی است، زیرا صرفاً به نحو منفی به تجربه وابسته است، در حالی که تجربه در ایجاد اولیه و نگاهداری باور مزبور دخالتی نداشته است.

داوری میان دیدگاههای رقیب در ارائه تعریفی صوری از معرفت پیشینی (که بیانگر شرایط لازم و کافی این معرفت باشد) کاری بس دشوار است،^{۷۳} بویژه آنکه هر گروه در نهایت، دیدگاه خود را متکی بر نوعی شهود در باب ماهیت معرفت پیشینی و تفاوت آن با معرفت پسینی می‌دانند. از آنجا که محور اصلی بحث من در این مقاله، نه بررسی مستقل ماهیت معرفت پیشینی، بلکه رابطه این معرفت با گزاره‌های ضروری است، بحث از تعاریف پیشینی را پایان می‌دهم و به جمع‌بندی و نتیجه‌گیری از این بحث می‌پردازم.

۱۵. مرور و نتیجه گیری

کانت معرفت پیشینی را معرفتی مستقل از هر گونه تجربه می دانست. برخی از فیلسوفان معاصر - که به فرجام تلاش خود خوشبین بوده اند- کوشیده اند تعاریف دقیقتری از معرفت پیشینی ارائه دهند که متضمن تحلیل دقیقتری از مفهوم "استقلال از تجربه" باشد. این گروه کوشیده اند تا برداشتهای شهودی خود را از مفهوم "معرفت پیشینی" و استقلال آن از تجربه، در قالبهای صوری فرمولبندی کنند و از این رهگذر، شروط لازم و کافی این نوع معرفت را ارائه دهند. می توان تعاریف مورد بحث را، بر پایه آنکه استقلال معرفت پیشینی از تجربه را با کدام یک از عناصر سه گانه این معرفت (باور - صدق - توجیه) پیوند می دهند، تحلیل و طبقه بندی کرد. از سوی دیگر، می توان با انتخاب هر یک از تعاریف ارائه شده برای گزاره پیشینی، به نتیجه خاصی درباره (ن ت) دست یافت. همان گونه که ملاحظه شد، اکثر این تعاریف به گونه ای است که شامل برخی گزاره های ممکن نیز می گردد و از این رو، به رد (ن ت) می انجامد. بر پایه تعاریف بنفیلد، کیچر و هاروینتز به ترتیب، گزاره های من سر درد دارم، من وجود دارم و چیزی دارای آگاهی است- که همگی گزاره های ممکن اند- گزاره هایی پیشینی خواهند بود.

یادداشتها

- 1- necessity
- 2- apriority
- 3- metaphysical
- 4- possible worlds

۵- مفهوم "جهان ممکن" ابتدا از سوی لایبنیتس مطرح شد. به باور او، خداوند جهان کنونی را از میان بیشمار جهان ممکن برگزیده است. امروزه، در سایه پیشرفت سمانتیک منطق موجهات، این مفهوم اهمیت خاصی یافته است و دیدگاههای گوناگونی در باب ماهیت آن وجود دارد که توضیح و بررسی آن از چارچوب بحث ما خارج است. اجمالاً، گزاره ضروری گزاره ای است که در هر فرض ممکنی که برای جهان در نظر گرفته شود، صادق است و به عبارت دیگر، در هیچ فرض ممکنی کاذب نیست.

- 6- epistemological

- ۷- تعریف ابتدایی گزاره پیشینی از این قرار است: "گزاره ای است که به نحو پیشینی، یعنی غیر مبتنی بر تجربه، دانسته می شود." توضیح بیشتر در مباحث آتی خواهد آمد.
- ۸- مقصود از امکان در اینجا "امکان خاص contingency" (نه امکان عام possibility) است که در مقابل ضرورت قرار می گیرد.

9- equivalency thesis

10- truth value

11- traditional

12- definitional

13- intuitive

14- counterexamples

15- Analyticity, Necessity and Apriority

16- formal

17- "We shall understand by a priori knowledge, not knowledge which is independent of this or that experience, but knowledge absolutely independent of all experience." Kant, *Critique of Pure Reason*, B2.

18- analytic

۱۹- ابهام موجود در مفهوم "پیشینی" گاه به عنوان دلیلی علیه وجود معرفت پیشینی به کار گرفته شده است! برای نمونه، دویت بر ابهام مذکور به عنوان دومین دلیل خود برای انکار مصادیق معرفت پیشینی تأکید می کند.

M. devitt, *Coming to our Senses: A Naturalistic Program for Semantic Localism*, Cambridge: Cambridge University Press, 1996, p: 2.

20- David Benfield

21- apriori necessity

22- knowledge

23- apriori proposition

24- Knowledge = Justified True Belief

25- a posteriori knowledge

26- the process of producing belief

27- the process of justifying belief

28- the truth of belief

۲۹- بر این اساس تعداد کل صور محتمل در این مسأله به هفت صورت بالغ می شود.

30- "... and it may ultimately be difficult to show that ordinary perception is not an instance of direct knowing as defined above...".

31- in principle

- 32- trivial
- 33- private
- 34- understanding
- 35- The law of contradiction
- 36- experiential state
- 37- appeal to
- 38- take into account
- 39- demonstrative

۴۰- با تأمل در تعاریف کازولو روشن می شود که شهودی و اثباتی بودن معرفت، در نظر او، ویژگی ای است که به نحوه توجیه باور مستتر در آن باز می گردد، زیرا تعبیر "in defending his claim" بیانگر آن است که برای توجیه باور در معرفت شهودی، نیازی به توسل به معرفت ما به گزاره های دیگر نیست (بر خلاف معرفت اثباتی). مؤید این برداشت آن است که کازولو، گاه گزاره بدیهی (self-evident) را با گزاره شهودی یکسان می شمارد و آن را گزاره ای می داند که هر چند بی مبنا (groundless) نیست، اما شاهد (evidence) صدق آن بر صدق گزاره های دیگر میبشود.

- 41- neutral
- 42- dependence on experience
- 43- consideration
- 44- the process of belief- forming
- 45- Philip Kitcher
- 46- A Priori Knowledge
- 47- outer experience
- 48- inner experience
- 49- warrant
- 50- justify
- 51- a priori warrant
- 52- strong version
- 53- counterfactual circumstance
- 54- indefensibility
- 55- unrevisability

۵۶- آلبرت کازولو و دانا سامر فیلد جداگانه به نقد تعریف کیچر پرداخته اند. به نظر این دو، شروطی که کیچر برای معرفت پیشینی آورده است، ضروری نیستند. بنگرید به:

Albert Casullo, " Revisability, Reliabilism, and A Priori Knowledge", *Philosophy and Phenomenological Research*, V. 49, issue 2, Dec. 1988, pp: 200- 209.

D. N. Summerfield, "Modest A Priori Knowledge", *Philosophy and Phenomenological Research*, v. 15, Issue 1, Mar 1991, pp: 40-50.

57- self - knowledge

58- paradigm

59- Tamara Horowitz

60- A Priori Truth

61- Something is conscious

۶۲- تحلیل گزاره‌هایی همچون گزاره من وجود دارم به دلیل مشتمل بودن بر مفهوم نمایه ای (indexical) "من" پیچیدگی خاصی دارد. مقصود از indexicals الفاظ یا مفاهیمی (مانند ضمائر، اسمای اشاره، اسمای زمان) اند که در کاربردهای مختلف، مدلولهای گوناگونی دارند. برای مثال، لفظ "امروز" اگر در روز شنبه به کار رود بر شنبه و اگر در جمعه به کار رود بر جمعه دلالت می‌کند. حال اگر مثلاً سعید جمله "من وجود دارم" را به کار ببرد، مدلول "من" سعید است و از این رو، این گزاره معادل گزاره "سعید وجود دارد" است و بنا بر این، دست کم برخی از اشخاص دیگر نمی‌توانند بدون توسل به تجربه به این گزاره معرفت پیدا کنند و از آنجا که تجربه مزبور برای همه قابل تحقق نیست، همگان نمی‌توانند به این گزاره معرفت پیدا کنند. البته تحلیل دقیقتر این بحث منوط به تفکیک proposition از statment و تفکیک token sentence از sentence type است. برای توضیحی از این بحث بنگرید به:

R. Swinburne, "Necessary A Posteriori Truth", *American Philosophical Quarterly*, v. 28, N. 2, 1991, pp: 113- 123.

63- modest apriorism

64- more strong

65- infallibility

66- Donna Summerfield

67- reliable

68- indirect defeater

69- direct defeater

۷۰- کیچر، کازولو و سامر فیلد بحثهای خود را در باب تعریف معرفت پیشینی بر مبنای معرفت شناختی اعتمادگرایی (reliabilism) استوار ساخته اند که یکی از مهمترین روایتهای آن از سوی الوین گلدمن ارائه شده است. در این روایت، که به اعتماد گرایی فرایندی (process reliabilism) معروف است، باورها با تکیه بر فرایندهای تولید کننده یا تداوم بخش خود توجیه می‌شوند. یک باور تنها در صورتی موجه است که با فرایندهای قابل اعتماد پدید آمده باشد.

71- modest

۷۲- چنین می‌نماید که مقصود سامر فیلد از مقام معرفتی (epistemic status)، مجموعه شرایطی است که سبب می‌شود باور خاصی، یک معرفت (knowledge) باشد.

۷۳- برخی از فیلسوفان معاصر نظر به دشواری ارائه تعریف جامع و مانع از معرفت پیشینی، کفایت تعریف ارائه شده را محل تردید می دانند. برای مثال، تیموتی ویلیامسن می گوید: "... بسیار دشوار است تعریفی از "پیشینی" پیدا کنیم که آشکارا از جهت حوزه مصادیق با معرف (یعنی مفهوم پیشینی) تفاوت نداشته باشد... من یقیناً هیچ تعریفی از پیشینی سراغ ندارم که به قدر کافی معقول باشد تا بتوان برای آزمون پیشینی بودن حقیقت مفروضی بر آن تکیه کرد".
T. Williamson, "The Contingent A Priori: Has it Anything to do with Indexicals?" *Analysis*, 46.3, June. 1986, pp: 116-117.

منابع

- 1- Benfield, David, (1974), "The A Priori - A Posteriori Distinction", *Philosophy and Phenomenological Research*, V. 35, Issue 2, p: 151.
- 2- Benfield, David, (Dec.1977), "The A Priori - Self- Evident: A Reply to Mr. Casullo", *Philosophy and Phenomenological Research*, V. 38, Issue 2, p: 151.
- 3- Casullo, Albert, (Dec. 1988), "Revisability, Reliabilism, and A Priori Knowledge", *Philosophy and Phenomenological Research*, V. 49, issue 2, p: 204.
- 4- Casullo, Albert, (Dec. 1988) "The Definition Apriori Knowledge", *Philosophy and Phenomenological Research*, V. 38, Issue 2, pp: 220- 221.
- 5- Horowitz, Tamara, (May., 1985), "A priori Truth," *The Journal of Philosophy*, V. 82, Issue. 5, p: 231.
- 6- Kant, *Critique of Pure Reason*
- 7- Kitcher, Philip, (1980), "A priori Knowledge", *The Philosophical Review*, 89, N.1, p:4.
- 8- Kripke, (1980), *Naming and Necessity*, Cambridge: Harvard University Press, p:34.
- 9- Summerfield, D. N. (1991), "Modest A Priori Knowledge", *Philosophy and Phenomenological Research*, V. 15, Issue 1, pp: 40-50.
- 10- Swinburne, Richard, (1975), "Analyticity, Necessity and Apriority", *Mind*, 84, esp. pp: 238- 41.